

علیه بیکاری

www.a-bikari.com

شماره ۵۸ خرداد ۱۳۹۹

معدنچیان کرمان، اعتصابی که تنها ماند؛ زنده باد همبستگی طبقاتی، زنده باد اعتصاب!



کیست که نداند، تجمع اعتراضی کارگران معدنچی کرمانی نه برای رساندن صدای اعتراض و حق خواهی به گوش استاندار و فرماندار، بلکه برای جلب همبستگی سایر بخش های کارگری است. مقامات و کارفرما بدقت از وضع جهنمی و جنایات حاکم بر شرایط کار معدن با خبرند. مقامات و کارفرما بخوبی از نارضایتی کارگران مطلع هستند. آنها و از جمله امام جمعه در تباهی زندگی کارگران شریک جرم هستند. پس کی قرار است کارگران معدن کرمانی، حق به جانب و با توقع، مستقیماً دست همبستگی را بسوی سایر هم سرنوشت های دیگر خود دراز کنند؟

صفحه 2

معادن در ایران برای کارگران "محیط کار" نیست، محیط مرگ است

صفحه 3

کرمان، دیگر کرمان سابق نخواهد شد

صفحه 4

رئیس قوه قضائیه و گوشه‌هایش!

صفحه 4

سفر پایان ناپذیر یک پرونده، هفت تپه!

صفحه 6

کارگران آذربایجان

صفحه 6

ایران در قرق بسته های هردنبیل هر از چند گاه خیرات و صدقه

صفحه 7

من از شما طلب رحم نمی کنم و درخواست بخشش ندارم

صفحه 8

معدنچیان کرمان، اعتصابی که تنها ماند؛

زنده باد همبستگی طبقاتی، زنده باد اعتصاب!

که در صورت یک حرکت اعتراضی و یا یک اعتصاب در معدن زغال دور و نزدیک، از آزادشهر تا چادرملو، سیر رویدادها سمت و سوی کاملاً متفاوتی بخود میگرفت. دخالت امام جمعه دقیقاً علیه این همبستگی، و دقیقاً برای پیشگیری هر قدم در مقابل چاره جویی طبقاتی کارگران است.

این ما را به پاشنه آشیل جنبش کارگری ایران میرساند. این ما را به سنگینی طلسم و بختک حاکم بر جنبش کارگری ایران میرساند. این آن بختکی است که یک اعتصاب با همه هیبت اعتصاب معدنچیان پس از دو هفته در پیشروی بیشتر دست و پای خود را بسته میبیند. کافی است از خود بپرسیم چرا کارگران اعتصابی کرمانی در پی جلب حمایت از طرف سایر بخش های کارگری و مشخصاً در صنایع کلیدی تلاشی را بخرج ندادند؟ کافی است از خود بپرسیم اگر دیروز کارگران معادن کرمان به حمایت از اعتصابات معادن چادرملو و یا بافق و آذر شهر میشتافتند، امروز کارگران سایر بخش ها برای کمک کارگران کرمان سنگ تمام نمیگذاشتند؟

کیست که نداند، تجمع اعتراضی کارگران معدنچی کرمانی نه برای رساندن صدای اعتراض و حق خواهی به گوش استاندار و فرماندار، بلکه برای جلب همبستگی سایر بخش های کارگری است. مقامات و کارفرما بدقت از وضع جهنمی و جنایات حاکم بر شرایط کار معدن با خبرند. مقامات و کارفرما بخوبی از نارضایتی کارگران مطلع هستند. آنها و از جمله امام جمعه در تباهی زندگی کارگران شریک جرم هستند. پس کی قرار است کارگران معدن کرمانی، حق به جانب و با توقع، مستقیماً دست همبستگی را بسوی سایر هم سرنوشت های دیگر خود دراز کنند؟ کی قرار است کارگران معدن در تدارک اعتصاب خود، ناگفته و نشنیده، روی دخالت و حمایت برادران و خواهران طبقاتی خود حساب کنند؟ کوچکترین نشان از حمایت و همبستگی، همانقدر که گره کوچکی از امورات اعتصاب را باز کند، دست کم میتواند جمعیت را از شر اراجیف و مزاحمت امام جمعه خلاص نماید!

هیچ کس حق ندارد دشواری های اعتصاب کرمان



مطابق اخبار منتشره در سایت خبری ایلنا، امروز پس از قریب دو هفته، اعتصاب کارگران معادن زغال سنگ کرمان با توافق بر سر یک مهلت 45 روزه برای پیگیری مطالبات خود، با پا در میانی امام جمعه کرمان، موقتاً به پایان رسیده است.

دو سطر ذکر شده فوق نه خبر است و نه ربطی به واقعیت اعتصاب و معدنچیان کرمان دارد. این دو سطر جوهر فشرده لجنزار جنون اسلامی سرمایه در ایران را بدست میدهد.

اولاً، با یک کلمه "توافق" کل دو هفته توطئه و تهدید و شانتاژ علیه کارگران اعتصابی را لاپوشانی میکند. از جمله سه کارگر اعتصابی دستگیر شده تنها با پافشاری کارگران و در زمره این "توافق" از زندان ماموران امنیتی آزاد شدند.

ثانیاً و مهمتر مضحکه دخالت امام جمعه کرمان است. در روزهای پیشتر نیز پای امام جمعه شهر کرمان به میان اعتصابات باز شده بود. میشود پرسید امام جمعه و نماینده امام دیگر چه صیغه ای است؟ مگر آن جهنم دره مجلس و قانون و دولت و وزیر کار ندارد؟ اعتصاب کارگران مستقیماً دستمزد، شرایط کار را دربر گرفته است، مگر نه اینست که طرف حساب کارگران باید کارفرما و دولت باشد، مگر نه اینست قانون و مراجع قانونی باید جوابگو باشند، امام جمعه و "پا در میانی" دیگر چه مقوله ای است؟ چندین سال از دستمزدها، طبقه بندی مشاغل، بیمه ها و ساعات کار هزاران کارگر مورد اجحاف قرار گرفته، در شرایط ایمنی نا هنجار دچار آسیب شده در زیر آوار معادن کشته شده اند ... میشود پرسید چقدر "پای ایشان در میان" بوده و هست؟ میشود پرسید در هم نشینی های امام جمعه و مقامات مسئول کدامین موضوعات مربوط به کار و معیشت و حقوق کارگری، با کدامین منطق و مصلحت و با چه زبانی حل و فصل میشود؟ میشود پرسید چرا کرامات کارگر پناهی ایشان درست بحبوحه اعتصاب کارگران و دقیقاً علیه "مطالبات کارگران" و برای خواباندن آتش اعتراضی آنها گل کرده است؟ میشود پرسید چرا دو هفته پس از سرگردانی و سکوت مقامات و کارفرما، همزمان با تهدید و دستگیری نیروهای امنیتی سر و کله ایشان و "پا در میانی" مشعشع او پیدا میشود؟

در واقعیت امر، هیچ کس به اندازه معدنچیان بخوبی نمیداند که دخالت امام جمعه ها جز به معنای توجیه قانونی و شرعی شرایط حاکم بر کار و بهره کشی وحشیانه محیط های کار آنها نیست. بساط نمایندگان امام در خدمت و توجیه استثمار و دامن زدن به تفرقه و تسلیم و خریدن وقت و سردواندن کارگران ملموس و قابل مشاهده است. هیچ کس به اندازه معدنچیان کرمانی نمیداند که تقویت صف اعتراضی و سنبه پر زور برای به کرسی نشاندن مطالبات بر حق آنها، نه با پا در میانی امام جمعه، بلکه در بسیج سایر کارگران و در سایر بخش های تولیدی هفته است. هیچ کس انکار نمیکند

مقابل آگاهی و اتحاد کارگری بلکه اساسا به این خاطر که دولت و سرمایه از هر فرصتی برای پیشروی و تعرض به طبقه کارگر کوتاهی نمیکنند. کارگر در ایران جز با تعرض، جز با اعتماد بنفس و بلند پروازی حتی در ساده ترین مطالبات خود راه بجایی نمیرد. بهم پیوستگی و اتحاد بخش های مختلف صفوف طبقه کارگر نه در چهارچوب رسانه ای بلکه اساسا از طریق عملی، مستلزم آمادگی و مستلزم تغییرات در مطالبات و روش های مبارزاتی است که بخودی خود جنبش کارگری و دستاوردهای آنرا بشدت تغییر خواهد داد.

مصطفی اسدیپور

به نقل از شماره 308 نشریه حکمتیست (ارگان حزب حکمتیست - خط رسمی)

را دست کم بگیرد، کسی نمیتواند حق و امکان تاکتیک های گوناگون توسط کارگران در یک مصاف طولانی و پیچیده را انکار کند، اما همزمان طبقه کارگر ایران بطریق اولی حق دارد دل په جنبش و رهبران استخواندار کارگری ببندد که راه به جلو را هموار میسازند. در کشورهای دیگر کارگران با نگهداری بچه های اعتصابیون و یا پخت غذا امر اعتصاب را عملا تسهیل میکنند. همبستگی و حمایت میتواند بسته به وسع، بسته به همه گرفتاریها متنوع باشد، اما هیچ وقت کم نیست. ارزش آنرا باید از زاویه کارگر اعتصابی در بحبوحه کشمکش با ماموران و مزدوران دولت و کارفرما دید. "کارگران هرگز یکدیگر را تنها نمیگذارند"، این قبل از هر چیز در مصافها، در اعتصابها معنا پیدا میکند، در سنتها و روشها بعنوان قرار و مدارها و توقعات نانوشته جا باز میکند. اعتصاب کارگری نه روز "عزا" و نه آنچه رسانه ها دشمنانه آنرا اجتماع مظلومان درج میکنند، روز نمایش قدرت اتحاد و همبستگی کارگری باید باشد. سنت های همبستگی اعتراضی کارگری در ایران کدامند؟

از روز چهاردهم اردیبهشت اعتصاب معدنچیان زغال کرمان "متولد" شد. از آن زمان این اعتصاب قائم به ذات، روی پای خود ایستاده است. این اعتصاب یک موجود تازه و عینی است که نمیتواند محو بشود، نمیتواند پشیمان بشود، قهر کند و برگردد. این اعتصاب دهها سال در اعماق رگه های پنهان اعماق زمین از شیر جان و از خون و عرق معدنچیان تغذیه کرده، از خشم و نفرت و حسرت آنها نیرو گرفته، و در خمیرمایه ای از علقه های رفاقت و شرافت کارگری، امروز در هیبت جثه 3500 کارگر است که در جستجوی راه به جلو، خود را در وسط شهر کرمان به در و دیوار میزنند. این تحرک و این مبارزه جویی سر مسالمت نخواهد داشت. در نیمه راه نخواهد ایستاد، نه بخاطر نازیایی امام جمعه در



معادن در ایران برای کارگران "محیط کار" نیست، محیط مرگ است

میکند تا روزی از روزهای بعد شجاع ترین آنها را، در یک "سانحه" در خود ببлед.

زغالسنگ کرمان نمونه گویای شرایط جهنمی کار طبقه کارگر ایران در سر پا نگه داشتن سود و سرمایه و دولت آنهاست. سوال اینست که چرا طبقه کارگر باید به نکبت این حکومت و "چشم اندازهای روشن" بورس آن تن بدهد؟ تا کی؟ طبقه کارگر در ایران تنها نیرویی است که میتواند و چاره ای ندارد که کل این نظام را بگور بسپارد. نجات قطعی معدنچیان کرمان از جمله با بستن این معادن در طی یک انقلاب کارگری ممکن خواهد شد.

تصاویر یکی پس از دیگری نه گویای قدرت فکری و تکنیکی انسان و یا پیروزی ماشین بر سر سختی طبیعت، هرگز، بلکه گویای دست و پنجه نرم کردن کارگرانی است که به قیمت فرسودگی شدید و با تحمل ریسک بسیار از جان خود مایه میگذارند. هر وجب این خاک بوی خون و عرق با بوی زننده و گرد زغال، نیستی و تباهی را به ذهن متبادر میکند.

معادن در ایران نه یک استخراج برنامه ریزی شده، نه یک امر صنعتی در دل کوهها و در دل غلبه بر منطق طبیعت بلکه اساسا یک جستجوی کور در تاریکی و وحشت و ظلمت قعر زمین است. معادن زغال حکایت بیرون کشیدن تکه های سنگ با چنگ و دندان از حلقوم رگه هایی است که هر کدام و هر لحظه میتواند سنگ یک گور از آب در بیایند.

معادن در ایران، از کرمان تا آذرشهر، از زرنند تا بافق هیولای بی در و پیکری را در خود جای داده است که از خون کارگران تغذیه میکند. این هیولا قربانیان خود را هر روز تنگ غروب با سینه های انباشته از گرد زغال و سرفه کنان با خلط خونین و بدنی اشباع از سم متان به بیرون تف



کرمان، دیگر کرمان سابق نخواهد شد

اعتصاب به معنای اتحاد، به معنای عزم و به معنای حق طلبی نمیتواند ابتکار عمل را از دست بدهد، نمیتواند در موضع دفاعی قرار بگیرد. در زیر بمباران توطئه و تهدید، در مقابله با دشمنان که همه چیز در اختیار دارد جز شرافت، و در دل تحولات بی وقفه که هیچ چیز پایدار نیست و در رگبار تائید ها و تکذیب ها، در تلاطم سنگر هایی که خالی و پر میشوند؛ "ما" و "اعتصاب ما" آن ریسمانی است که عمیق ترین رگه های انسانی را جان میبخشد، به میدان میآورد و بهم گره میزند.

هیچ چیز محق تر از اعتراض کارگری علیه ملقمه نفرت انگیز استثمار بورژوازی نیست، هیچ چیز پاک تر و زیباتر از حق طلبی کارگری نیست و هیچ چیز به اندازه یک اعتصاب و مظاهر اراده و اعتماد و اتحاد در آن نمیتواند موجد امید و خوش بینی باشد...
 نه فقط کارگران، نه فقط معادن، بلکه خود کرمان، دیگر کرمان سابق نخواهد شد.



محیط کار، از مصیبت تامین معاش، از معافیت قانونی کارفرما در پرداخت دستمزد، از جنم کار و استثمار کودکان و بی خیر است؟ ایشان چند گوش در اختیار دارند تا بتوان خلاصه ای از سرگذشت کارگران هزاران مرکز تولیدی، هر یک با سالها دوندگی بی حاصل در مقابل دهها مرجع مربوط و نامربوط، را به آگاهی ایشان افزود؟

دوم: "سیاست دستگاه قضایی است که نسبت به اعتراضات کارگری با ارفاق برخورد کند!"



پرونده هفت تپه، پرونده همه ما است،
 همه ما محکوم هستیم که از پا ننشینیم...
 سر سخت باشیم... اعتصابها و
 اعتصابیون خود را در حلقه وفاداری و
 اتحاد بگیریم،
محکوم هستیم که پیروز شویم...




با این اعتصاب کرمان و گستره معادن آن زنجیرهای اسارت خود را پاره کرده اند، همه ملزومات یک اعتصاب پیروز، تو گویی مطابق یک نقشه قبلی در دسترس است. از هر دهان گذشته فقر و استثمار و درندشت بهره کشی، محرومیت فریاد زده میشود؛ در یک چشم بهم زدن صدها نفر به نمایندگی از طاقت طاق شده پا به جلوی صحنه میگذارند و طنین تکان دهنده ای از "ذلت نمی پذیریم" فضا را پر میسازد؛ و این اعتصاب لیست معینی از مطالبات را در دستور دارد که منافع مشترک کارگران را نمایندگی میکند.
 صف کارگران جان به لب رسیده ای که قدرت خود را نه در عصیان، بلکه در سازمان؛ نه در تهییج و نفرت بلکه بعلاوه در نقشه و گام های سنجیده؛ و در پیروزی های ملموس ببیند را به آسانی نمیتوان شکست داد. برای این صف شکست معنی ندارد. صف کارگری که چشم به منافع طبقاتی دوخته، میدان چه میخواهد و چگونه میخواهد، صفی که منافع مشترک و اتحاد صفوف خود را فدای منافع خرد و فرقه ای کوتاه نظرانه نمیکند، از عقب نشینی نمی هراسد.
 اعتصاب خود شما کارگران هستیید

رئیس قوه قضائیه و گوشه‌هایش!

مدت سه دقیقه از جلسه هفتگی سخنگوی قوه قضائیه به تشریح سیاست قوه قضائیه در قبال اعتراضات کارگری اختصاص یافت که اساسا صرف خط و نشان کشیدن علیه اعتراضات کارگری شد. این جلسه رو به کارگران و رو به کارفرمایان داشت، رو به کل جامعه سیاست برخورد به اعتراضات کارگری در دوره پس از کرونا بدست میداد. لوس بازی همیشگی "امنیت ملی و القائنات بیگانگان" را نباید از قلم انداخت، لب کلام این سیاست در سه جمله سر راست را باید در موزه تفرعن شلخته سرکوب کارگری در تاریخ چُسی های سلطه سرمایه در ایران ثبت کرد.

اول: "قوه قضائیه و بویژه در دوره تحول تلاش شده است درد دل کارگر شنیده و برای حل مشکلات آن ها گام برداشته شود!"

آشفشان تحقیر و توحش نهفته در این عبارت تکان دهنده است. عالم ملکوت عدالت در قانون حاکم هر چقدر مسخره باشد، هر چقدر هم آب از سر قاموس ضد کارگری حکومت گذشته باشد؛ باز هم "تلاش" برای "شنیدن" "مشکلات" کارگران نمیتواند نقطه مثبت یک انسان روزنامه خوان و با وجدان تا چه رسد دلیلی بر شایستگی قوه قضائیه به حساب آید. میشود پرسید رئیس این قوه از کدام سیاره فرود آمده است که از درندشت جنگل توحش حاکم بر مراکز تولیدی در ایران بیخبر است؟ ایشان کیست که از قراردادهای سفید، دستمزدهای زیر خط فقر، جنون کشتارهای

سود بشود؛ و ساکت و کم توقع باشد تا سرمایه حتی در رویاهای خود برای سود دلخواه، احساس نا امنی نکند!

مفاهیم امنیت و رشد و کارکرد و سود سرمایه در ایران بغایت جنایتکارانه و نفرت انگیز و در عین حال جلف و رذیله است. کافی است بخاطر بیاوریم چگونه تاریخ چند دهه اخیر فضای سیاسی و اجتماعی ایران مشحون از داستان راهزنی دستمزد در سریال بی پایان اعتراضات دستمزدهای معوقه بوده است؛ و به خاطر بیاوریم چگونه هر مورد از این موارد با گله ای از قضات و وزرا و اقتصاد دانان و بازجو و امام جمعه و جغدهای "گفتار درمانی" در زندان مورد حمله قرار گرفته تا جز تسلیم و استیصال و سرگردانی از آن باقی نماند.

در نشست خبری دستگاه قضائیه بیش دوازده بار اجتماع کارگران هیکو و بستن مسیر راه آهن مورد اشاره قرار گرفت. کسی از این کارگران در جلسه حضور نداشت تا بزبان خود بگویند، اما از زبان مقامات قضایی شنیدنی تر، گویاتر و واقعی تر بگوش جامعه رسید... قرار بود کارگران بترسند، اعتماد بنفس خود را از دست بدهند، رفاقت رنگ ببازد، دست به کلاه خود بگیرند، "حق" محلی از اعراب نداشته باشد... اما کارگران راه دیگری در پیش روی خود باز کردند، بجای ترس و تفرقه، از رویدادها تجربه اتحاد و رزمندگی سربرآورد.

نشست خبری و خط و نشان قوه قضائیه بیش از هر چیز گویای آنست که کارگران مجالی برای عقب نشینی ندارند. مبارزه را باید از همانجا که ناتمام ماند، از روی خط راه آهن، از انسداد شاهراههای اقتصادی، از سر گرفت. وزیر کار و خانه کارگر و دلالان چرب زبان "گفتار درمانی" را باید به بازی سرگرم نمود و کار خود را کرد... اعتراض طبقاتی کارگری در ایران هیچ وقت اینقدر بالنده، تشنه تجربیات تازه، متکی به توده کارگر نبوده است. اعتراض کارگر در ایران عصاهای "توازن قوا" را کنار گذاشت و به اصالت دفاع از نفس بقا در مقابل بورژوازی به هیچ مرز از پیشی رضایت نداد. این صف اعتراضی میتواند و باید برای تعیین آینده سیاسی ایران خیز بردارد.

(به نقل از شماره 396 نشریه حکمتیست)

ریاست محترم قوه قضائیه میفهمد که کارگر و اعتراض کارگری خوردنی است یا پوشیدنی؟ میشود پرسید پنجره اتاق کار قوه قضائیه رو به کدام خرابه باز میشود که در آن از تجمع بدون انقطاع اعتراضی علیه دستمزد معوقه خبری نیست؟ آیا منت ایشان برای شمول "ارفاق ملوکانه" و این که دستجات چماق بدست به جان این کارگران نیافتاده بجاست؟

شکسته نفسی قوه قضائیه در برخورد با اعتراضات کارگری را واقعا چه چیزی کمتر از ناشیانه میتوان نامید؟! خروارها گزارش از رفتار گردانهای ضد شورش، بازجوها، روسای مخوف بندهای زندان اوین و ماموران زیر دست در دادگاه ها نشانه قابلیت های این دستگاه در سرکوب و انتقام جویی کور بیمارگونه علیه هر فکر، هر صدا، هر کلمه، هر نفس و هر حرکت در جهت به کرسی نشاندن حق و حقوق کارگری به خورد جامعه داده میشود.

سوم: " مواردی که تحت تاثیر بیگانگان اقدام علیه امنیت میکند، بدون توجه به موقعیت شغلی متهم؛ به پرونده رسیدگی میشود!"

دک و پُز و اطوار های امنیتی جمهوری اسلامی برای کارگران و پاپوش دوزی "بیگانگان" واقعا بی معنی است. میشود پرسید کدام امنیت؟ این کدام گانگستر و کدام بیگانه متجاوز بجز خود دولت و مجلس و کارفرما است که دستمزد، نان شب، حرمت و آسودگی را از کارگران به یغما میبرد؟ این کدام دشمنی است که تجارت کلیه و مغز استخوان و تن فروشی زنان طبقه را رواج میدهد؟ در ایران مراکز تولید رسواترین بردگی در جریان است، قانون کارتان برای هوسرانان سود سرمایه بین المللی له له میزند و دم میچرخاند؛ واحدهای سربازان منتظرالخدمت اند تا با یک اشاره، به درخواست کارفرما، پوست کارگر نفس کش را بکنند و به شلاق بکشند؛ در روز روشن کودکان معصوم وطن بدون پشت و پناه در آتش کار برده وار تلف میشوند، بیشمار از شریف ترین انسانها از تبار همین وطن در زیر پروژکتور قرارگاه های قوه قضائیه، در پشت ویتترینهای پر از دارو غذا و پوشاک از سرما میلرزند، از گرسنگی بخود میپیچند و غرق در درد و عفونت و سرفه و التماس در کنار سگ های ولگرد جان میدهند ... میشود پرسید هارت و پورت امنیت برای چیست؟ چرا خفه خون نمیگیرید؟

اما این امنیت برای حکومت و طبقه حاکم؛ امنیت برای بساط سود جویی و استثمار است که قوه قضائیه را به میدان آورده است. فلسفه وجودی و اساس کارکرد نظام سرمایه بر حمله بی امان به طبقه کارگر استوار است. در این نظام کارگر همانقدر "حق" دارد که بتواند کار و تولید بکند، همان قدر که بتواند زنده بماند و تولید نسل بکند، و این "حق" به منافع و مصالح سود جویانه سرمایه گره خورده است. همان چیزی که ترجیحا (به جای "دستمزد") به آن "معیشت" اطلاق میشود. معیشت به معنای زنده بودن. کارگر باید راضی باشد که زنده است، راضی باشد کاری هست تا جان بکند، بیشتر کار کند تا سرمایه دار قوی تر و راضی و غرق در

سفر پایان ناپذیر یک پرونده، هفت تپه!

تازه افشای بی امان قره نوکرهای قوه قضائیه در همراهی دولت و مجلس و دستگاه امنیتی در خدمت سود و جنون اسلامی سرمایه شد؛

این پرونده قرار بود بازار گرمی برای "رافت" قوه قضائیه شود، بجای آن جبن و توطئه و یاهو از در و دیوار خیمه و خرگاه قضائیه میبارد؛

"... پرونده هفت تپه"، اما، در خارج از عمارت نفرت انگیز دستگاه قضائیه، در دل کارگر و مردم زحمتکش راه خودش را به جلو باز میکند... این پرونده حقانیت اعتصاب را در سیمای دوست داشتنی انسانهایی از همان تبار جان تازه ای میبخشد، گذران تلخ آنها در زندانها، بجای وهم و ناامیدی، یاد آور پرغرور سرهای پرشوری است که جنبش ما در میان خود دارد...

پرونده هفت تپه پژواک پیامی است که باید قدر این اعتصاب را بدانیم، باید به استقبال اعتصابات و هفت تپه ها و نیشکرهای دیگر این سرزمین برویم...

پرونده هفت تپه، پرونده همه مردم زحمتکش و آزاده، پرونده همه ما است، همه ما محکوم هستیم که از پا ننشینیم... سر سخت باشیم... اعتصاها و اعتصابیون خود را در حلقه وفاداری و اتحاد بگیریم... محکوم هستیم که پیروز شویم...



چسناله های دریوزگی خانه کارگر؛ اعتصاب و همه شکوه طبقاتی حق طلبانه دستمزد، یک پرچم امید بخش در دنیای نفرین زده اسلامی سرمایه در ایران است.

شک نیست کارگران آذربایجان برای پیروزی، برای هر قدم از پیروزی نیاز به همراهی و حمایت بی پروای همه هم طبقه ای های خود دارد.

شک نیست که اعتصابیون آذربایجان حق دارند که درب کارخانه های بزرگ و صنایع کلیدی را در انتظار حمایت فعال سد کنند. یک جا باید طلسم مبارزات و اعتصابات کارگری جدا افتاده به سمت اتحاد بزرگ و هم سرنوشتی طبقاتی کارگری شکسته بشود.

اعتصاب و دستمزد باید فضای سیاسی را به تصرف در بیاورد. این امر در قدم اول مستلزم آن است که قدر صنعتگران آذربایجان و اعتصابشان را دانست و در حمایت از آنها سنگ تمام گذاشت.



پرونده قضایی موسوم به پرونده "هفت تپه" سر تمامی ندارد. در طول هفته تصمیم جدید قوه قضائیه دال بر لغو احکام صادره در میان تایید و تکذیب، در برزخ شفاهی و کتبی، باز هم گنگ و بلاتکلیف، میان زمین و هوا معلق ماند. این پرونده جنس دارد، اما پیچیدگی آن در قاضی و قضاوت و مجازات آن نیست. این پرونده مهر سردرگمی جامعه ای را بر خود دارد که هنوز تکلیف خود با اعتصابی در دور افتاده های شوش خود را نمیداند؛... میداند و هنوز این پا و آن پا میکند.

پرونده هفت تپه با قصد ترس و ارعاب شکل گرفت، بجای آن سر مشق های مقاومت و استقامت سر بر آورد؛ این پرونده با قصد تحکیم قانون و مدنیت شکل گرفت، بجای آن کاسه کوزه فسق و فجور دولت و قانون و قانونگذار را به خیابان ریخت...

این پرونده قرار بود سر و ته یک اعتصاب را بهم بیاورد، بجای آن تنور داغ تری برای حقایق اعتصاب و تریبون جدیدی برای حق طلبی کارگری آفرید؛

این پرونده قرار بود مدارک توطئه بیگانگان را رو نماید، بجای آن پنه هزار باره بازجویان و دسیسه های چندی آور اعتراف ساختگی را رو انداخت؛

این پرونده قرار بود آبرو برای "عدالت" بخرد، بجای آن سکوی

کارگران آذربایجان

کارگران شرکت صنایع آذربایجان روز سیزدهم اردیبهشت در اعتراض به پرداخت نیمه ناتمام چند ماه دستمزد و دریافتی دیگر دست به اعتصاب و تجمع زدند.

کاش میشد، و یک روز این اتفاق خواهد افتاد، که صورت جلسه و شرح گفتگوها، رایزنی، برنامه ریزی، ابتکارات و چگونگی شکل گیری و اجرای این اعتصاب را در اختیار عام قرار داد.

کاش میشد، و این وظیفه تک تک ما است، که صنعتگران آذربایجان در اضطراب و دلشوره های اعتصاب، از انعکاس شوق آور مبارزه جویی خود خبر دار میشدند.

شک نیست که در لجنزار مستمسک های کرونایی بخصوص علیه کارگران مشخصا در زمینه بیکاری و دستمزدها؛ و در همه

ایران در قرق بسته های هردنبیل هر از چند گاه خیرات و صدقه

در دفاع از نان، در دفاع از کرامت انسانی

مردم، خیرات و صدقه بس است، حق و زندگی را از گلولی جمهوری اسلامی بیرون بکشیم!

"رزمایش کمک مومنانه" به حمله سازمان یافته و سراسری به معیشت و همزمان به حرمت انسانی و اجتماعی توده زحمتکش تبدیل شده است. اپیدمی کرونا و استکفاف رسمی دولت از تامین زندگی و سلامتی توده مردم زحمتکش جامعه را با سراسیمگی معیشت روبرو ساخته است. توده زحمتکش ایران در قرق قحطی و گرسنگی و بیماری است. بجای نقشه و مسئولیت و حساب پس دادن، ایران را در بسته های هردنبیل هر از چند گاه خیرات و صدقه غرق کرده اند. میلیونها نفر پس از چند ماه قحطی و قرنطینه چشم به دوره ای به همان اندازه تاریک و نامعلوم برای تامین معیشت باز میکنند، دولت آنها را به کیسه ای سر بسته حواله میدهد که شاید چیزی برای جوییدن در آن یافت شود. میلیونها نفر در حسرت وسیله دفاع در مقابل بیماری میسوزند، دولت آنها را به ماسک های کذایی "تولیدات" بسیج مساجد حواله میدهد. دولت در مقابل دستمزدها و بیمه بیکاری؛ در زمینه اشتغال و بیمه ها و بهداشت و مسکن از هر مسئولیتی شانه خالی میکند، دولت هر روز بیش از پیش به یک هنبونه دروغ و یاهو سرایی پوست میاندازد، و با سرعتی بیشتر زندگی مردم را به بازیچه مالیخولیای "جهش تولیدی" از طریق "کمک های مومنانه خیران در ماه مبارک" تبدیل میسازد. جامعه ایران، قریب پنجاه میلیون عضو خانواده زحمتکش در "زندان نان" جمهوری اسلامی کورمال، کورمال با تباهی دست و پنجه نرم میکند، حاکمان و طبقه حاکمه، داستان "زحمتکشان عزیز و صبور و سپاسگزار" را در سر میپرووراندند. دولت سر گردنه معیشت به کمین نشسته است و در ازاء نان، چاقو به گردن حرمت و کرامت اجتماعی رهگذران سراسیمه گذاشته است.

کمک های ناچیز جمهوری اسلامی، حتی قطره ای در مقابل دریای عظیم نیازهای مردم هم نیست. اینرا خودشان هم خوب میدانند. این دولت در مقابل جبران مافات و غرامت خسارات وارده، در جبران خون بهای کشته شدگان مسئول است. اما خود را به نفهمی میزند. این همه قیل و قال از طرف دولتی است که از بازماندگان جهنم اسلامی کرونا طلبکار است، مردم را شایسته چیز بیشتری از ته مانده بودجه، انتظار بیشتری جز از خیرات و ترحم نمیداند.

امروز در ایران نه فقط نان، بلکه بیشتر از آن شرافت و حرمت انسانی است که خود را به در و دیوار میکوبد. نیاز این مردم هر چقدر هم حاد و ضروری باشد، اما نباید بر حرمت آنها خدشه وارد آورد. از طرف دولت همه این مراسم فقط یک فستیوال نکبت و نفرت زده در خلع ید جامعه از حق و حق طلبی در دوره پس از کرونا است. نیاز این مردم هر چقدر ضروری و حیاتی که باشد، همیاری مستقل مردمی هر چقدر مهم که باشد؛ اما باید و نمیتواند چشم بر دو جنبه اساسی ببندد:

اولا، در حقیقت و بسادگی این دولت وزارت کار، موسسات مسئول هستند که دارند گدایی میکنند، بدون ذره ای شرم وظیفه خود را به گردن مردم میاندازند؛ دریوزگی و بی عرضگی خود

را در کمال پست فطرتی بر روی جامعه استفراغ میکنند.

ثانیا، این وضعیت جزیی از بردگی و بی حقوقی کارگران و زحمتکشان جامعه در حکومت سرمایه و در خدمت بهره کشی و استثماری طبقه کارگر است. کمک و همیاری موثر و اساسی ما در تقویت مبارزه مشترک بر علیه دولت، در همبستگی و حق طلبی ما در برخورداری از معیشت، مسکن و رفاه است.

رزمایش و نمایش کمک های خیرات منبشانه دهن کجی به نیازهای فوری و حیاتی مردم نیازمند و لگدی است که جمهوری اسلامی به حق و حقوق و انتظارات همه مردم زحمتکش میزند. باید در مقابل آن متحدانه صف بست. صف متحدانه در مقابل تعرض و تحقیر جمهوری اسلامی در گرو شوراهای مردمی محلات متکی به مجمع عمومی است که در آن:

اولا، تمام کمک های ارسالی توسط کمیته انتخابی محل صورت میپذیرد. این کمک ها باید کنترل و بازرسی شود. چندی آور است که درب خانه انسانها انبار تحویل "هر چه آید، خوش آید" فرض میگردد. دولت بیجا میکند، منت ممنوع! اسب پیش کشی بی فایده را باید به کول دولت فرصت طلب بست!

ثانیا، برای دولت کمک های دریافتی ضمانتی است که نیازهای واقعی انسانها را بی اعتبار میسازد. چندی آور است با هر کیسه "اهدایی" انبوهی سجده و تکریم و تسلیم مطالبه میگردد. هر کمک و هر قدم در جهت منافع واقع مردم محلات را باید با چند قدم در راه همبستگی و اتحاد و حق طلبی ساکنین همراه کرد.

کسی که میخواهد بداد و به درد مردم برسد فکری بحال برق مجانی، کرایه خانه مجانی، سر و سامان فاضل آب محله، یک رختشویخانه عمومی، مهد کودک و ... کند.

مسخره است، در یک چشم بهم زدن هر آنچه از تمدن هست را با یک مسجد و یک کدخدا عوض کرده اند. دوباره بساط بسیج پهن شده است. تمدن و دولت و سازمان اجتماعی جای خود را به وانت باری داده است که میتواند از راه برسد... یا نرسد. معیشت یک باره از دستمزدها و از بیمه بیکاری خط خورد، دولت و وزارت کار و وزارت بهداشت دود شد و هوا رفت؛ رزمایش، آنهم به همت کمک های مومنانه جای آن نشست!

کارگران و مردم زحمتکش!

از هستی و ارزش های انسانی خود دفاع کنیم. نبرد خیزش بنزین، نبرد دستمزدها یک آن دم و باز دم آن جامعه را باز نمیگذارد.

متحد شویم و با تشکیل مجامع عمومی نیروی خود در محلات را متحد کنیم. با حق طلبی خود راه به جلو باز کنیم.



من از شما طلب رحم نمی کنم و درخواست بخشش ندارم

کار؛ اگر هنوز تعداد کثیری از مردم ما قربانی فقر هستند و

متن دفاعیه اوگن ویکتور دبس

دادگاه امریکا به جرم فتنه و جاسوسی علیه امنیت ملی

ریاست محترم



پس از سالها سال شناخت نزدیک از انسانها و جوامع مختلف من تصمیم گرفتم که فردی در حد متوسط و یا کمی بهتر از متوسط نباشم. همان زمان با خود گفتم و اکنون در این در حضور این دادگاه با صدای بلند تکرار میکنم تا زمانیکه طبقه محروم وجود دارد من در کنار آنها هستم؛ تا زمانیکه یک آشوبگر وجود دارد، آن من هستم؛ تا زمانیکه یک روح آزادیخواه در زندان بسر میبرد، من آزاد نیستم و برای امر آزادی تلاش میکنم.

من همه آنچه در این دادگاه در توجیه اتهامات گذشت را شنیدم. من، اما، مواضع و افکار من همچنان بدون تغییر بقوت خود باقی است. من قانون مدنظر دال بر جاسوسی را یک قانون مستبدانه در تعارض آشکار با اصول دموکراتیک و با روحیه نهادهای آزاد میشناسم...

ریاست محترم، من در این دادگاه اظهار داشتم که من مخالف سیستم اجتماعی ای هستم که در آن زندگی می کنیم. اظهار داشتم که من به یک تغییر اساسی اعتقاد دارم - اما تغییر در صورت امکان صلح آمیز و توأم با نظم...

اکنون که اینجا ایستاده ام، دوران کودکی خود را به یاد میآورم. پسری چهارده ساله بودم که در یک فروشگاه در ایستگاه راه آهن مشغول کار شدم. در شانزده سالگی مسئولیت نگهداری یک لوکوموتیو بارکشی بعهد من قرار داشت. من هنوز همه سختی ها و رنج آن روز اول را به یاد می آورم و از همان روز تاکنون قلب من در کنار طبقه کارگر بوده است. من مدتها پیش می توانستم نماینده در کنگره باشم. در عوض من ترجیح داده ام سر از زندان در آورم...

من امروز صبح و اینجا و در این لحظه مردان کارگر در کارخانه ها، در معادن و ریل آهن را در جلوی چشمان خود دارم، من به زنانی فکر می کنم که در ازاء دستمزد ناچیز مجبور به حراج بی پروای جسم و جان خود میشوند، به کودکانی می اندیشم که کودکیشان به یغما میرود، با بدنهای نحیف در چنگال مامورین بیرحم در اسارتگاه صنعتی در خدمت به کار شاق گرفته میشوند، کودکانی که ماشینهای هیولا را تغذیه میکنند و به گردش درمیآورند در حالیکه خود از گرسنگی مات و مبهوت، و از محرومیت کوتوله و نحیف باقی میمانند. در زمان حاضر و در این ضیافت تمدن مسیحایی پول هنوز هم بسیار مهمتر از گوشت و خون کودکان است. این طلا است که در جایگاه خدا نشسته است و با نوسانات دلخواه خود، بر سرنوشت انسانها حکم میراند.

در این کشور، زیر گنبد آبی، با وجود مناطق وسیعی از ثروتمندترین و حاصلخیزترین خاک، در کنار وفور وصف ناپذیر منابع مادی، در سایه شگفت انگیزترین ماشین آلات تولیدی روی زمین، و در کنار میلیونها کارگر مشتاق آماده

زندگی آنها، از زن و مرد و کودک، از جوانی تا پیری، در خواب و بیداری، در واقعیت روزانه و در رویاهایشان، تا زمانی که سرانجام مرگ به نجات آنها می رسد، صرف مقابله با بضاعتی میگردد؛ تقصیر آنها نمیتوان به گردن پروردگار متعال انداخت، نمیتوان اتهام را متوجه طبیعت نمود؛ بلکه این وضعیت مستقیماً ناشی از سیستم اجتماعی است که سرنوشت ما را هر روز بیش از پیش رقم میزند. نه فقط بخاطر و به نفع توده زحمتکش و محروم، بلکه به نفع جامعه بشری این سیستم باید واژگون شود ...

ریاست محترم،

عقیده من با همه سوسیالیست ها مشترک است، که این صنایع و منبع و ثروت موجود باید در خدمت عموم شهروندان بکار گرفته شود. کنترل آن در اختیار ارگانهای مردمی قرار بگیرد. من مانند همه سوسیالیست ها معتقدم همه چیزهایی که مشترکاً مورد نیاز و مورد استفاده قرار می گیرند، باید در مالکیت و تحت کنترل عمومی قرار بگیرد. صنعت، اساس زندگی اجتماعی ما است، به جای اینکه در مالکیت خصوصی معدودی باشد و در راه حرص و منافع سیری ناپذیر این اقلیت کوچک بکار گرفته شود، باید دارای مشترک همگانی جامعه قرار بگیرد و از طرف ارگانهای مردمی کنترل گردد.

من مخالف نظم اجتماعی هستم که در آن کسی بدون دست داشتن در مطلقاً هیچ امر مفید، و صرفاً بخاطر مالکیت خود ثروت معادل میلیونها دلار را در اختیار بگیرد، در حالی که میلیون ها مرد و زن که در تمام روزهای زندگی خود کار می کنند، به سختی قادر به تامین زندگی ساده باشند.



من از شما طلب رحم نمی کنم و درخواست بخشش ندارم. تنها چیزی که میخوام این است که حق باید پیروز شود. من هرگز به اندازه الان به وضوح ابعاد شگرف کشمکش میان قدرت طمع و استثمار از یک سو و نیروی موج عدالت اجتماعی مبتنی بر رشد فزاینده جامعه صنعتی را درک نکرده ام.

من می توانم طلوع روز بهتر برای بشریت را ببینم. مردم در حال بیدار شدن هستند. در موعد مقرر آنها باید به خودشان بیايند و این اتفاق خواهد افتاد... نیمه شب میگذرد، طوفانها فرو مینشینند، و شادی با طلوع صبح از راه میرسد و مردم امید را در آغوش خواهند گرفت.

ریاست محترم،
این وضعیت اسفبار است و نمی تواند تا ابد تحمل گردد. من اعتراض خود به این مناسبات را اعلام داشته و به ثبت رسانده ام. من واقف هستم که اعتراض من هنوز باندازه کافی قدرتمند نیست. اما، خوشبختانه، من تنها نیستم. هزاران نفر دیگر وجود دارند که هم پای من، دریافته اند برای برخورداری از نعمات زندگی باید بدوا جامعه را بر اساس اشتراک، و بر اساس کار و مسئولیت متقابل زیر و رو کرده و از نو ساخت. به این منظور ما دست بکار یک جنبش عظیم و همه گیر سیاسی و اقتصادی هستیم، جنبشی که در وسعت کل کره خاکی به چشم میخورد.

امروزه بالغ بر شصت میلیون سوسیالیست، پیرو وفادار، فداکار برای این امر، بدون در نظر گرفتن ملیت، نژاد، عقاید، رنگ و جنسیت در این مسیر تلاش میورزند. همه آنها امر مشترکی را تعقیب میکنند. آنها با انرژی خستگی ناپذیر نظم اجتماعی جدید را گسترش می دهند. آنها در تمام ساعات روز و شب در انتظار و در کمین فرصت ها شسته اند. آنها هنوز در اقلیت هستند. اما آنها یاد گرفته اند که چگونه صبور باشند و فرصت ها را بسازند و از دست ندهند. آنها مملو از احساس مشترکند، آنها واقعاً می دانند - با وجود همه ناملایمات و مخالفت ها، آنها موفق خواهند شد نیروی بزرگ اکثریت جامعه را پشت پیام رهایی بخش سوسیالیستی گرد آورند؛ موفق خواهند شد از اقلیت سوسیالیستها یک اکثریت پیروزمند در راه تحولات بزرگ اجتماعی و اقتصادی شکل خواهد گرفت. در آن زمان ما جهانی در آرامش و مشترک المنافع خواهیم داشت...

ریاست محترم

★★★

نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سرمدیر: مصطفی اسدپور

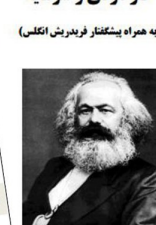
تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

از انتشارات

علیه بیکاری
 WWW.A-BIKARI.COM
 کار مزدی و سرمایه



استاد



از نامگذاری به از بناتر موسیسات
"گوست پلم"



Mary Harris Jones
(1827 - 1909)

